



## با کشورم چه رفته است

شعری از شهید خلق سعید سلطانپور

منبع: آرمان خلق

با کشورم چه رفته است  
با کشورم چه رفته است  
که زندان ها  
از شبنم و شقایق  
سرشاراند  
وبازماندگان شهیدان  
انبوه ابرهای پریشان وسوگوار  
درسوگ لاله های سوخته  
می بارند  
با کشورم چه رفته است  
که گل ها هنوز  
سوگوارند  
با شور گردباد  
آنک  
منم  
که تفته تر از گردبادها  
در خارزار بادیه می چرخم  
تا آتش نهفته به خاکستر  
اشفته تر ز نعره ی خورشید های تیر  
از قلب خاک های فراموش  
سرکشد  
تا از قنات حنجره ها  
موج خشم و خون  
روی غروب سوخته ی مرگ پرکشد  
این نعره ی من است  
این نعره ی من است  
که روی فلات می پیچد  
وخاک های سکوت زمانه ی تاریک را  
می آشوبد

و با هزار مشت گران  
بر آب های عمان می کوبد  
این نعره ی من است  
که می روبد خاکستر زمان را  
از خشم روزگار  
بعد از تو ای  
ای گلشن ستاره دنباله دار اعدام  
ای خسرو بزرگ  
که برق و لرزه در ارکان خسروان بودی  
ای آخرین ستاره  
خونین ترین سرور  
در باغ ارغوان  
در ازدحام خلق  
در دور دست و نزدیک  
من هیچ نیستم  
جز ان مسلسلی که در  
زمینه ی یک انقلاب می گذرد  
و خالی و برهنه و خون آلود  
سهم و سترگ و سنگین  
در خون توده های جوان  
می غلتد  
تا مثل خار سهمناک و درشتی  
روییده بر گریو های گل سرخ  
آینده را بماند در چشم روزگار  
یاد اور شهادت شوریدگان خلق  
در ارتش مهاجم این نازی ، این تزار  
ای خشم ماندگار  
ای خشم  
خورشید انفجار  
ای خشم  
تا جوخه های مخفی اعدام  
در جامه های رسمی  
آنک  
آنک هزار لاش خوارای خشم  
مثل هزار توسن یال افشان

خون شهید بسته است  
بر این ویران  
دیگر بیار  
ببار ای خشم  
ای خشم  
چون گدازی آتشفشان بیار  
روی شب شکسته استعمار  
اما دریغ و درد  
که جبریل های اوت  
با شهپر سپید  
از هر طرف فرود می آیند  
و قلب عاشقان زمان را  
با چشم و چنگ و دندان  
می خایند  
و پنجه های وحشت پنهان را  
با خون این قبیله  
می آلاینند  
با این همه شجاع  
با این همه شهید  
با کشورم چه رفته است  
که از خاک میهن گلگون  
از کوچه های دهکده  
از کوچه های شهر  
از کوچه های آتش  
از کوچه های خون  
با قلب سربداران  
با قامت سیام  
انبوه پاره پوشان  
انبوه ناگهان  
انبوه انتقام  
نمی آیند  
چشم صبور مردان  
دیربست  
در پرده های اشک نشسته است  
دیربست

قلب عشق در گوشه های بند  
شکسته است  
چندان ز تنگنای قفس  
خواندیم  
که از پاره های زخم  
گلو بسته است  
ای دست انقلاب  
مشت درشت مردم  
گل مشت آفتاب  
با کشورم چه رفته است

(سعید سلطانیپور)